



۲۰۱۷/۰۴/۱۳

خلیل الله ناظم باختری

## در عرصه گیتی

هر کس، که درین شام غریبان گله دارد  
بر یادِ مسافر شدم اندر شبِ دیجور  
هر شب ز فراقِ وطن و مشکلِ هجران  
ویرانگر آن کابلِ بیچاره کُجاشد  
قاتل چه بلا بوده که در عرصه گیتی  
خود میکشد و خود به سر کشته به افغان  
گفتیم و نگفتیم و بگوئیم و نگوئیم  
یک نکته همیگویم و آن نکته همین است  
گاهی به سر چشمه و گاهی به لب جوی  
فُرصت چو میسر نشود بر سر بازار  
گاهی به لبِ ارسی و گاهی به لبِ بام  
از عاشقِ آشفته چه خواهی چه نخواهی  
دنیا که همه جایگه گله گذاریست  
شیطان که فساد افکن هر آدمیزاد است  
از سردی شبهای زمستان گله دارد  
بیچاره که ناخورده لبِ نان گله دارد  
آواره و سرگشته و حیران گله دارد  
درمانده و وامانده و پنهان گله دارد  
از گشتن و ناگشتنِ انسان گله دارد  
افغان شده چون قاتلِ افغان گله دارد  
از گفته و ناگفته پشیمان گله دارد  
انسان چه گناه کرده که انسان گله دارد  
گاهی به سر پُشته و پلوان گله دارد  
در کوچه و پس کوچه و دالان گله دارد  
همسایه ز همسایه و طفلان گله دارد  
شب تا به سحر از غمِ هجران گله دارد  
هر کس به طریق غم خود زان گله دارد  
از مذهب و لامذهب و ایمان گله دارد

{ناظم} که سر شانه بیگانه شده بار

از چرخ فرومایه دوران گله دارد

الحاج خلیل الله ناظم باختری

همبورگ - جرمنی

تنظیم و ویرایش: AA-AA